

آیا واشنگتن آمریکای لاتین را از دست داده است؟

چرا سفارت خانه آمریکا در کاراکاس زنجیره ای از «کنسولگری های ماهواره ای» را در پنج ایالت تولید کننده نفت ونزوئلا باز کرده است؟ چرا وزارت دفاع ایالات متحده (پنتاگون) در صدد برآمده است تا فرودگاه نظامی ماریسکال - استیگاریبیا در منطقه چاکوی پاراگوئه را که با بولیوی ده دقیقه فاصله پروازی دارد باز به راه اندازد؟ از سال های پایانی دهه ۱۹۹۰ واشنگتن را در آمریکای لاتین پس رانده اند. طرح بازار بزرگی که قرار بود تمام سرزمین های قاره آمریکا از آلاسکا گرفته تا تیرافوئگو [سرزمین آتش - مجمع الجزایر جنوب قاره] را در برگیرد و پهنه داد و ستد آزاد میان آمریکای شمالی و مرکزی و جنوبی بشود به سرانجامی نرسید. به جای آن و در همان قلمرو حکومت های چپگرا، میانه رو یا رادیکال در مسند قدرت نشسته اند؛ هم پیمانی پرتوانی سه کشور ونزوئلا و بولیوی و آرژانتین را پشتیبان یکدیگر کرده؛ بانک جنوب در برابر صندوق بین المللی پول و بانک جهانی عرض اندام نموده؛ بدیل بولیواری* کشورهای قاره آمریکا (بولیوی، کوبا، نیکاراگوا، ونزوئلا) که انگاره ای از «سوسیالیزم قرن بیست و یکم» را ترسیم می کند در کاراکاس، لاپاز و کیتو^۰ پدیدار گردیده است ... واشنگتن با دفاع از دموکراسی مبتنی بر... بازار، می کوشد از طریق ایجاد موافقتنامه های تجاری فراوان، مقبولیت بخشیدن به «حق مداخله دموکراتیک» و تقویت همکاری های نظامی به بهانه جنگ علیه تروریسم و قاچاق مواد مخدر، راه را بر این تکاپوهای رهائی بخش ببندد.

مؤیذ نعیم مدیر نشریه سیاست خارجی تصدیق می کند که «آمریکای لاتین شبه قاره از دست رفته ای است». پیترو حکیم رئیس سازمان گفتگو میان کشورهای قاره آمریکا نیز با پرسش اینکه «آیا واشنگتن می رود تا آمریکای لاتین را از دست بدهد (۱)؟» هرچند نه به آن قاطعیت اما باز همان نگرانی خاطر را ابراز می

دارد. ایالات متحده از یک دهه پیش در این بخش از جهان ناکامی های چندی را متحمل شده است. سرپیچی از سیاست های نولیبرال، ائتلاف های چپگرا، رادیکال یا میانه روی را حاکم گردانیده است که به درجات مختلف استقلال خویش را رقم زده اند. در آوریل ۲۰۰۲ کودتا علیه هوگو چاوز رئیس جمهور ونزوئلا ناکام ماند. از آن زمان با همه فشارهای وزارت خارجه ایالات متحده، نیروی جنبش بومی، آقای اوو مورالس را در بولیوی در مسند قدرت نشانده است. ایالات متحده به رغم اعمال فشارهای گوناگون نتوانست جلوی انتخاب آقای دانیل اورتگا در نیکاراگوئه یا آقای رافائل کوره آ در اکواتور را نیز بگیرد (۲). در چنین وضعی آیا واشنگتن می باید مداخلات خود را با زور بازوی بیشتری انجام دهد؟ شکست لشکرکشی به عراق، لاقل تا مدتی درگیری نظامی مستقیم در جبهه ای دیگر را کمتر محتمل ساخته است.

با اینهمه به رغم رویگرداندن فزاینده ای از نو لیبرالیسم، چهارچوب اساسی آن بر جای مانده است. درست است که قلمرو مبادلات آزاد میان کشورهای قاره آمریکا (با نام مخفف آلکا به اسپانیولی)، یعنی همان بازار بزرگی که آقای ویلیام کلینتون در پایان سال ۱۹۹۴ هنگام کنفرانس سران کشورهای آمریکا در میامی با تشریفات پر زرق و برقی اعلام کرد و قرار بود از آلاسکا تا تیرافونگو در جنوبی ترین نقطه قاره را در برگیرد هرگز پدیدار نشد، اما به گفته آقای کارلوس گوتیراز، وزیر بازرگانی آمریکا، در سال ۲۰۰۵ شرکت های آمریکائی به میزان ۳۵۳ میلیارد دلار در آمریکای لاتین و حوزه کارائیب سرمایه گذاری کرده و شعبه های آنها یک میلیون و ششصد هزار نفر را در این منطقه به کار گمارده اند. در سال ۲۰۰۶ صادرات آمریکا % ۱۲،۷ و واردات آن % ۱۵،۱۰ افزایش یافته بود.

شکست طرح ایجاد قلمرو مبادله آزاد میان کشورهای قاره آمریکا نباید پیشرفت هائی را از نظرها پنهان دارد که در زمینه توافق های دوجانبه یا چند جانبه، به خصوص با عقد پیمان نامه های داد و ستد آزاد بدست آمده است. زیرا گیرائی بازار آمریکا برگ برنده پرتوانی است. چنین است که وزیر اقتصاد اوروگوئه که دل

در گرو پیمان نامه داد و ستد آزاد با ایالات متحده دارد اعلام کرده است که «کشور ما ناگزیر باید با برجای داشتن مناسبات با همه کشورهای جهان و خصوصا ایالات متحده به چنان قدرتی دست یابد که وسعت کشور آنرا میسر نمی سازد.» یکی از پیامدهای این پیمان نامه دو جانبه شاید ستیز با بازار مشترک جنوب باشد که واشنگتن از پیش آمدنش چندان هم ناخشنود نیست. نخبگان آمریکای لاتین حتی اگر در گروه چپ میانه رو هم جای داشته باشند برای تسلیم در برابر حمله نولیبرالی آمادگی دارند.

اندک اندک قلمرو سیاسی پیمان نامه های داد و ستد آزاد گسترش یافته است. در تاریخ ۲۳ مارس ۲۰۰۵ در واکو (تگزاس) مرحله تازه ای در انسجام قاره ای (به تعبیر آمریکای شمالی آن) پیموده شد. «همکاری به منظور دستیابی به امنیت و رونق در آمریکای شمالی» بر پی افکندن یک جامعه اقتصادی مبتنی بر امنیت میان ایالات متحده، کانادا و مکزیک صحنه نهاد. به عقیده گی مازو حقوقدان «تازگی این توافق در جای دادن مفهوم امنیت در منطق پویش های اقتصادی و بازرگانی و در نهادینه کردن قدرت شرکت ها و بخش خصوصی است که موجودیت خویش را به سیاست های عمومی تحمیل می کنند (۳)».

می توان در مقبولیت حقوقی چنین توافقی که دور از چشم مجالس ملی قانونگذاری بر سر آن مذاکره شد تردید روا داشت. به نظر مازو «بخش خصوصی با گذار از چهار چوب بین المللی می کوشد به سیطره بیشتری در سیاست های ملی دست یابد».

کرگ وان گراستک، پژوهشگر آمریکائی به این نتیجه رسیده است که تمام کشورهای آمریکای لاتین که [به تعبیر کاخ سفید] به ائتلاف داوطلبانه در عراق پیوسته اند از یک پیمان نامه داد و ستد آزاد با ایالات متحده برخوردار شده اند. همچنین کشورهایی که در امریکای لاتین از گروه بیست کشور بریده اند (۴)، یعنی کلمبیا، اکواتور (پیش از انتخاب آقای کوره آ)، پرو، کوستاریکا، گواتمالا نیز به چنین پیمان نامه های دست یافته اند. در فوریه ۲۰۰۳، انتشار رونوشت

گفتگوی آقایان جرج دبلیو بوش و خوزه ماریا اسنار در روزنامه ال پائیس از خشونت تهدید و ارباب رئیس جمهور آمریکا نسبت به کشورهای پرده برداشت که در پشتیبانی از تجاوز نظامی به عراق تردید داشته اند. در آن زمان آقای بوش اعلام کرده بود که «صحبت بر سر امنیت ایالات متحده است. لاگوس [رئیس جمهور وقت شیلی] باید بداند که پیمان نامه تجارت آزاد با شیلی در انتظار تأیید سنا است. رفتاری ناسازگار می تواند تنفیذ آنرا به خطر اندازد.»

سیطره ای که در باره آن اتفاق نظر بیشتری هست

به همین گونه خانم میشل بشله نیز با همه آنکه هوادار همکاری استراتژیک با واشنگتن است از تهدید به مجازات در امان نمانده، زیرا کنگره شیلی عهد نامه ایجاد دادگاه بین المللی کیفری را تصویب کرده و حاضر نیست مصونیت سربازان آمریکائی را در حوزه صلاحیت قضائی خود تضمین کند. از اینرو کمک نظامی به آن کشور ممکن است به حالت تعلیق درآید. در آن صورت شیلی برای آموزش خلبانی نظامیان خود برای پرواز با هواپیماهای اف-۱۶ که تازگی ها به دست آورده، ناچار است وجوه هنگفتی به پنتاگون بپردازد. به همان دلائل برزیل، پرو، کوستاریکا، اکواتور، بولیوی و اوروگوئه نیز با تعلیق تعلیمات نظامی و برنامه های کمک روبرو گردیده اند.

فروپاشی شوروی در اعتبار بخشیدن به لفظ پردازی های واشنگتن در باره دموکراسی سهم فراوانی داشته است. چنین می نماید که آن زمانه سپری شده باشد که ندیمانی مانند جین کیرکپتریک در اطراف رونالد ریگان علیه آقای جیمز کارتر به مناقشه بر می خاستند و وی را متهم می کردند که با پیش کشیدن روا یا ناروای موضوع «حقوق بشر»، زیر پای تکیه گاه های رژیم های زورگوی غیر کمونیستی، که بهر حال «همخوانی بیشتری با مصالح آمریکا داشتند» را خالی کرده است. با اوج گیری لیبرالیسم، این یقین را تحمیل کرده اند که گویا انطباطی که جهانی شدن و بازار روا داشته قادر است همه کجروی های «عوام پسند» را محدود سازد. همانگونه که ویلیام جی روبینسون پژوهشگر دریافته است، می

توان با برافراشتن پرچم دموکراسی «به درون جامعه مدنی رخنه کرد» تا از طریق شکل های سلطه ای که جمع بیشتری به آنها بگروند «مهار اجتماع را تضمین کرد. نظریه پردازان استراتژی آمریکا با درک آنکه سرچشمه واقعی قدرت در درون جامعه مدنی جای دارد پیروان خوب گرامشی، از آب درآمده اند (۶)» البته به شرط آنکه چنین قدرتی را پاره پاره کرد و به گروه ها و فرقه هائی سپرد که منافی واگرا دارند.

پس از سوؤ قصد های ۱۱ سپتامبر اندک اندک در صحن سازمان کشورهای قاره آمریکا اتفاق نظری به وجود آمد دایر بر اینکه دفاع از نظم دموکراتیک و حق مداخله برای جلوگیری از هرگونه «کم و زیاد کردن» این نظم همراه و همپای یکدیگرند. در سال ۲۰۰۱، با تصویب منشور دموکراتیک سازمان (به اجماعی که با دست زدن جمعی نمایندگان کشور های عضو بوجود آمد) این بلند پروازی را در پیش چشمان مراقب دونالد رامسفلد وزیر دفاع وقت ایالات متحده از سر گرفتند. حفظ دموکراسی حتی با دست یازیدن به اعمال زور به خودی خود اندیشه تازه ای نیست. آنچه تازگی دارد آنست که بخش های چندی از نیروهای چپ به نام «حق دخالت بشر دوستانه» از این پس به روا داران چنین اندیشه ای پیوسته اند.

اما نفس توازن تازه نیروها در قاره نقش سازمان کشورهای قاره آمریکا را پیچیده تر ساخته است. این واقعیت که در برابر همه تهدید های مخاطره انگیز برای دموکراسی رفتاری یکسان در پیش گرفته نشده کشاکش هائی را برانگیخته است. هنگام سی و هفتمین مجمع عمومی آن سازمان که در ژوئن ۲۰۰۷ کشورهای عضو را گرد هم آورد، کندالیزا رایس وزیر خارجه آمریکا درخواست کرد کمیسیون تحقیقی به ونزوئلا اعزام گردد تا دلائل خودداری دولت آقای چاوز از تمديد پروانه کار رادیو کاراکاس تلویزیون (که اعتبار قانونی آن به سر رسیده بود) را بررسی کند. این پیشنهاد پذیرفته نشد و وزیر خارجه آمریکا که در انزوا قرار گرفته بود گردهمائی را ترک گفت.

دولت آمریکا رویاروی دشواری های مناسبات چند جانبه، چشم امید به سازمان های غیر دولتی و بنیادهائی دوخته است که می توانند نیت وی را دنبال گیرند. «بنگاه آمریکائی توسعه بین الملل» (یو اس اید)، به خصوص بازوی اصلی کمک رسانی های مالی آن است. آقای آندرو نتسیوس مدیر این بنگاه در تاریخ ۸ مه ۲۰۰۱ اعلام داشت « هنگامی که دیپلوماسی نارسا و یا کاربرد نیروی نظامی مخاطره آمیز باشد، مؤسسه وی ابزار شایسته تری [برای آن منظور] است». در ونزوئلا که «بنگاه آمریکائی توسعه بین الملل» به ابتکار عمل و تلاش های فراوانی پول می رساند و دموکراسی سازان در آنجا سخت به تکاپو افتاده اند این امر کاملا مشهود است. یکی از پنج سازمان غیر دولتی که کمک های مالی «بنگاه آمریکائی توسعه بین الملل» را به سازمان ها و برنامه های سیاسی مخالفان دولت ونزوئلا تخصیص می دهد مؤسسه بین المللی جمهوریخواه است که آقای جان مک کین نامزد کاخ سفید آنرا هدایت می کند.

بدینگونه پس از کودتای نافرجام علیه آقای چاوز در سال ۲۰۰۲، که آقای بوش آن را تأیید کرده بود، وزارت خارجه آمریکا دفتر انتقالی را در کاراکاس برپا کرد که یکی از هدف های اعلام شده آن «تشویق شهروندان به مشارکت در پویش دموکراسی» است. مؤثر ترین روش برای خالی کردن زیر پای حکومت ها که خود پیش درآمدی برای سرنگونی آنهاست «مقاومتی است که خشونت بار نباشد.»

می توان از خود پرسید که مقصود واقعی از جنب و جوش برای «دفاع از آزادی بیان در ونزوئلا» چیست و یا چرا از مطالبات جدائی خواهانه مخالفان راستگرائی استفاده سیاسی ابزاری می شود که بر چهار منطقه بولیوی (سانتا کروز، بنی، پاندو، تاریا) دست انداخته و جلو کار مجلس مؤسسان را گرفته اند. به تعبیر آلوارو گارسیا لینرا معاون رئیس جمهور آن کشور، اینها مشتی «راستگرای نژاد پرست، جدائی طلب، پرخاشجو و ضد دموکراتیک اند». اینکه دولت های ونزوئلا و بولیوی و اکوادور منابع استراتژیک خود یعنی نفت و گاز را در دست خود گرفته

اند در رفتار واشنگتن بی تأثیر نبوده است. دو کشور نخست، با ملی کردن پاره ای از منابع طبیعی، بر ثروت های ملی خویش حاکم گردیده اند.

اما در باره کوبا هم بگوئیم که در چشم انداز دوران پس از کاستریسم، در همان حال که آقای بوش تحریم ها علیه این کشور را بازهم تقویت کرده، کمیسونی سرگرم آماده ساختن سناریوی «گذار دموکراتیک [در کوبا]» و عهده دار پروراندن موضعی است که برخی از آنها را «به دلائل امنیت ملی» پنهان نگهداشته اند.

اصلی ترین تشکیلات نظامی در آمریکای لاتین، ستاد فرماندهی جنوب ارتش ایالات متحده (ساوث کوم) است که آنرا در سال ۱۹۹۸ از پاناما به میامی منتقل کردند. در تماس میان ستاد جنوب و دولت های آمریکای لاتین فقط نظامیان راه دارند و مخاطبان غیر نظامی را کنار گذاشته اند. ستاد فرماندهی جنوب بدون آگاه ساختن مستقیم وزارت خارجه آمریکا، دستور کار منطقه را به شیوه ای یک جانبه تعیین می کند. در سنجش با دوران جنگ سرد کمک های دو جانبه به میزان یک سوم کاهش یافته است و نقش بنگاه های کمک به توسعه یا کشاورزی را به مرتبه فروتری کاسته اند. از این پس وزارت دفاع ایالات متحده است که بخش عمده برنامه های کمک به شبه قاره را عهده دار گردیده. اینگونه انتقال وظائف البته خالی از غرض نیست، زیرا در سنجش با کمک های خارجی، بودجه وزارت دفاع به میزان بسیار کمتری در دست کنگره است. گویا ایالات متحده میان سال های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۷ کمک نظامی و پلیسی به آمریکای لاتین را به ۳/۷ میلیارد دلار رسانده باشد (۷).

دولت های پر خاشجو گوشه گیر شده اند

در غیاب تعریفی مشترک و جهانشمول از تروریسم، شورای امنیت ملی آمریکا هیچگونه عذاب وجدانی به خود راه نمی دهد که به صراحت بگوید جنگی را که علیه آن پیش می برند همچون «اقدامی جهان گستر» تعریف کرده اند «که بردی جهانی یافته است و تا زمان نامعلومی به درازا خواهد کشید». در این جنگ نا

متقارن می باید با دشمنان متفاوت و گونه گونی روبرو شد: اسلامگرایان، قاچاقچیان کالا و مواد مخدری که «مثلت مرزی» میان آرژانتین، برزیل و پاراگوئه را کمینگاه خود کرده اند، «پوپولیست های تندروی» که رهبران ونزوئلا و بولیوی در صف اول آنها جای گرفته اند، «سازمان های تروریستی» مانند نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (فارک)، ارتش رهائی بخش ملی و شبه نظامیان در کلمبیا و نهضت های اجتماعی دیگر. اما دار و دسته های جوانان، پناهندگان، مهاجران مخفی، و دیگر تروریست های «بالقوه» ... را هم از قلم نیانداخته اند.

به باور مسئولان ستاد جنوب، مصالح آمریکا را دیگر قدرت های بیگانه تهدید نمی کند زیرا شبه قاره، منطقه ای عاری از سلاح های هسته ای و جنگ افزار های کشتار جمعی است. به عقیده ژنرال جیمز هیل، فرمانده پیشین ستاد جنوب، تهدید اصلی نوپدید «پوپولیسم تندروئی است که در پویش دموکراتیک خلل می اندازد و به جای صیانت از حقوق فردی آنرا در تنگنا می گذارد». چنین عوام گرائی تند روئی (که آقای چاوز را مظهر آن می شناسند) با بهره برداری از «سرخوردگی ها و دلسردی های ژرفی» که شکست «اصلاحات دموکراتیک» برانگیخته است و «تهیج احساسات ضد آمریکائی» خود را استوار می سازد (۸)».

ژنرال بانتس جی کرادوک هم «مردم فریبان دشمن ایالات متحده و ضد جهانی شدن که با مبادله آزاد عداوت می ورزند» را متهم می کند که مسئول ناپایداری سیاسی اند. به زعم وی برای رویارویی با آنهاست که باید ناچار به تقویت نیروهای امنیتی در منطقه و افزایش بودجه نظامی ستاد جنوب پرداخت، زیرا «ممکن نیست بگذاریم آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب به کنج گمشده ای مبدل شود که در آن کشور های پرخاشجوی سر در گریبان خویش کشیده و حکومت های زورگوی پوپولیست، آنها را از جهانی که پیرامون شان را گرفته جدا کرده اند (۹)».

به موازات این تعهد وزارت دفاع ایالات متحده، شایسته است به حضور مستشاران نظامی آمریکا و نقش فزاینده ای اشاره کرد که عاملان نظامی

خصوصی و بازیگران شخصی غیر دولتی آمریکائی در کلمبیا بر عهده گرفته اند. این پیمانکاران از عهده مأموریتی بر می آیند که نیروهای مسلح به دلیل محدودیت هائی که کنگره برای درگیر ساختن سپاهیان آمریکائی تعیین کرده است نمی توانند انجام دهند. در عوض کمپانی های امنیتی خصوصی بدون موافقت کنگره می توانند در عملیات نظامی درگیر شوند.

در زمینه ای دیگر، باید توجه داشت که در ماه سپتامبر یک دادگاه واشنگتن شرکت چند ملیتی تولید موز چیکیتا برنرز را به پرداخت جریمه ای معادل ۲۵ میلیون دلار محکوم کرد زیرا این شرکت میان سال های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۴ مبلغ ۷/۱ میلیون دلار به نمایندگان مجلس عضو «گروه متحد دفاع از خود» در کلمبیا واریز کرده بود تا از حمایت از کشتزارهای خود خاطر جمع باشد. وکلای خانواده صدو هفتاد تن از کسانی که در مناطق کشت موز به قتل رسیده اند دادخواستی علیه شرکت چیکیتا به دادسرا تسلیم کرده اند. اما موافقتنامه ای با دولت آمریکا به امضاء رسیده است که مدیران شرکت را از مصونیت قضائی در برابر هرگونه دادرسی برخوردار ساخته. از وزیر دادگستری کلمبیا فقط همین ساخته بود که بگوید «من تعجب می کنم که بتوان در ایالات متحده با پرداخت چند میلیون دلار از چنگ قانون گریخت».

به انگیزش واشنگتن باز از نو پای ارتش های آمریکای لاتین برای انجام وظائف پلیس داخلی به میان کشیده شده است. در دسامبر ۲۰۰۶ فیلیپه کالدرون رئیس جمهور مکزیک هفت هزار سرباز را برای درهم شکستن قاچاق مواد مخدر به ایالت میچواکان فرستاد. در زاغه نشین های پیرامون ریو دو ژانیرو در برزیل، علیه دارو دسته های جوانان (مرس ها) در آمریکای مرکزی و برای مهار کردن مهاجرت در مرز مکزیک نیز ارتش مداخله کرد. نظامی کردن امنیت ملی که تقاضای حمایت در برابر افزایش جنایات سازمان یافته آنرا مطلوب جلوه داده است البته تازگی ندارد. اما این طریق با گرایش بازگشت نظامیان به سربازخانه ها که پس از پایان کار دیکتاتورها در آمریکای لاتین شاهد آن بوده ایم سازگار

نیست. سازمان های مدافع حقوق بشر نگران اند زیرا «دردسر سازان»، جوانان بیکار و بیکاران خاکستر نشین غالباً بومی اند. دخالت ارتش می تواند این لایه های اجتماعی را سرکوب کند و باز دست آویز «دشمنان داخلی» را جان بخشد و اینچنین بار دیگر به نظامیان رخصت دهد تا اهرم های فشار سیاسی را باز یابند که یاد آور گذشته های تلخ و مصیبت بار است (۱۱).

بر چنین زمینه ای است که آقای بوش در ماه اکتبر ۲۰۰۷ از کنگره خواست طرح کمک به نبرد علیه قاچاق مواد مخدر مکزیکی را تصویب کند. بودجه دور اندیشانه ۱۴۰۰ میلیون دلاری آن به خرید تجهیزات نظامی (بالگردان، طرق و وسائل دستیابی به اطلاعات) و آموزش مشترک ارتش دوکشور اختصاص یافته است. در وضعیتی که مکزیکی با دشواری های وخیم اجتماعی در چندین ایالت خود دست به گریبان است، خطر چنین نظامی کردن نبرد علیه مواد مخدر کاملاً مشهود است. از سوی دیگر تبصره بودجه تکمیلی ۵۰ میلیون دلاری شاید «جنگ علیه قاچاق مواد مخدر» را به آمریکای مرکزی نیز بکشاند. واکنش کنگره که اکثریت آن در دست دموکرات هاست را نمی توان هم اینک به یقین دانست.

دیری است که ایالات متحده اصلاح نقش سنتی نیروهای نظامی آمریکای لاتین را در نظر دارد. در حالی که در دوران جنگ سرد مراد و مقصود کمک های نظامی تقریباً منحصر به همدستی های دوجانبه بود، اینک بر همکاری منطقه ای و قابلیت دستیاری عملیاتی میان خود تأکید ورزیده اند. ستاد فرماندهی جنوب ایجاد نیروی مداخله سریعی را هدف خود قرار داده است که توان ایستادگی در برابر موقعیت های خطر آفرین تازه را داشته باشد. در سال ۲۰۰۷ هنگام سی و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان کشورهای قاره آمریکا در پاناما، خانم رایس پیشنهاد کرد که یک همپیمانی برای دفاع متقابل در برابر تهدیدات علیه امنیت قاره و به قصد مراقبت از سیاست های داخلی کشورهای عضو و نیز اطمینان خاطر از رعایت هنجار های دموکراتیک تشکیل گردد. کشورهای

آمریکای لاتین که نمی خواستند آنچه که به باور آنها نیرنگ آمریکا برای تنبیه ونزوئلا بود را تأیید کنند این پیشنهاد را رد کردند (۱۲).

اینک که توازن و تعادل های کنونی، برپا داشتن یک نیروی مداخله گر منطقه ای را نامطمئن ساخته است، واشنگتن به حضور در محل و داشتن همپیمانانی نیاز دارد تا مداخله خویش را مقبولیت بخشد. با اینهمه هائیتی نمونه آموزنده ای بدست می دهد. ویلیام لئو گراندن نقش دولت بوش را در سقوط ژان برتران ارستید رئیس جمهور آن کشور بررسی کرده است (۱۲). هرچند وی اعتقاد دارد که عزیمت اجباری این کشیش پیشین را کجروی های خود وی تسهیل کرده بود اما از این هم نمی توان گذشت که اعضای سابق یک نیروی شبه نظامی که در صحن تشکلی به نام «جبهه پیشبرد ترقی در هائیتی» گرده آمده اند به پشتیبانی دولت بوش سرنگونی وی را میسر ساختند ... در واقع در حالی که در باره وضعیتی که به عزیمت رئیس جمهور هائیتی انجامید بحث های فراوانی در گرفته، جای شگفتی است که ارتش های برخی از کشورهای قاره به مأموریت سازمان ملل متحد برای ثبات بخشیدن به آن کشور (مینوستاه) پیوسته اند (۱۳). آقای دانته کاپوتو نماینده پیشین دبیرکل سازمان ملل متحد در هائیتی سازمان مرکزی اطلاعات (سیا) را متهم به دست داشتن در سرنگونی آقای ارستید کرده است (۱۴). یک «نیروی ثبات بخش» همانند «مینوستاه» این مخاطره را در بر دارد که الگوئی برای آینده بشود.

ستاد فرماندهی جنوب ابزارهای دیگری را نیز برای مجاب کردن در اختیار دارد. در سال ۲۰۰۱ کشورهای عضو سازمان کشور های قاره آمریکا در سانتیاگوی شیلی مفهوم «امنیت از طریق همکاری» را از تصویب گذراندند. این مفهوم به منزله حمایت از «شفاف سازی فرایند آئین های نظامی» به شمار می آید (۱۵). گذشته از آن دیدار های منظم وزیران دفاع قاره به استواری اعتماد متقابل می انجامد. بین المللی کردن عملیات نظامی، انجام تمرین های دریائی مشترک، آموزش هفده

هزار نظامی آمریکای لاتین (رقم سال ۲۰۰۵) به وسیله واشنگتن و فروش اسلحه رشته های پیوندی را پدید می آورد.

اختلاف عقیده در میان چپگرایان

در حالی که از پیش هم ایالات متحده مهم ترین تأمین کننده تجهیزات و وسائل نظامی در منطقه به شمار می رفت، با لغو رسمی تحریم فروش اسلحه به آمریکای لاتین نقش راهبردی پنتاگون و وزنه مجتمع های نظامی و صنعتی تأیید گردیده است. خطر چنین تصمیمی در آنست که به یک مسابقه تسلیحاتی بیانجامد. فروش هواپیماهای جنگنده اف - ۱۶ به شیلی می تواند ارتش های دیگر منطقه را ترغیب کند که آنها نیز بخواهند خود را «مدرن» سازند (۱۶). با وجود آنکه برزیل مناسبات «استحکام یافته و آشتی جویانه ای» با تمام کشور های آمریکای جنوبی دارد، وزارت دفاع آن کشور اعلام کرده است که در سال ۲۰۰۸ شاید بودجه هزینه ها و سرمایه گذاری در نیروهای مسلح بیش از ۵۰٪ افزایش یابد.

رویاروی واشنگتن، چپگرایان آمریکای لاتین در کشاکش میان دو رویکرد سرگردان اند. گروهی هوادار مشارکتی هستند که بر سر آن به توافق رسیده باشند. پیامد ناگزیر چنین مشارکتی محدود کردن دامنه اصلاحات است. گروهی دیگر مدافع انسجام سیاسی آمریکای لاتین اند که پدید آوردن بدیل بولیواری* آمریکا نخستین گام در راه تحقق آن است (۱۷). اتیلیو آ بورون اذعان دارد که «امپریالیسم امروز همانی نیست که سی سال پیش بود» (۱۸). سیاستمداران چپگرا ناچارند این دگرگونی ها را از نظر دور ندارند با علم بر اینکه دولت آمریکا نه هرگز آماده خواهد بود اعاده مالکیت ثروت های ملی [به صاحبان آنها] را بپذیرد، نه رد میثاق های مبادلات آزاد و نه استقلال سیاسی ای که خواست حکومت های بولیوی، اکوادور و ونزوئلا است.

*منسوب به سیمون بولیوار (۱۷۸۳-۱۸۳۰)، رهبر انقلابی جنبش های رهائی بخش در چندین کشور آمریکای جنوبی که خواستار اتحاد کشورهای از استعمار رسته آن خطه بود (م).

○ به ترتیب مقر حکومت در ونزوئلا، بولیوی، و اکوادور (م).

• آنتونیو گرامشی (۱۸۹۱-۱۹۳۷) نویسنده، سیاستمدار و انقلابی مارکسیست ایتالیائی، یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست آن کشور بود. به تأثیر فرهنگ در حیات سیاسی اجتماع پر پرداخته است (م).

زیر نویس ها

۱- نشریه سیاست خارجی، پالم کوست (فلوریدا)، ژانویه - فوریه ۲۰۰۶.

۲- با اشکال گوناگون و با سیاست های بسیار متفاوت، چپگرایان در کشورهای زیر حکومت را در دست دارند: آرژانتین، بولیوی، برزیل، شیلی، کوبا، اکواتور، نیکاراگوئه، اروگوئه، ونزوئلا. دولت های کوستوریکا، گواتمالا، پاناما و پرو را نیز جزو حکومت های سوسیال-دموکرات در نظر می گیرند. (البته پرو سیاست بسیار محافظه کارانه ای را پیش می برد).

۳- گی مازت، مرکز پژوهش و گردآوری اسناد در باره آمریکای لاتین (کردال) - مرکز ملی پژوهش های علمی، گزارش تکثیر شده گردهمائی، ایوری، آوریل ۲۰۰۷.

۴- گروه ۲۰ که در سال ۱۹۹۹ پدید آمد اعضای گروه هشت کشور (جی ۸: آلمان، کانادا، ایالات متحده، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، بریتانیا، روسیه)، و کشورهای نوخاسته (آفریقای جنوبی، عربستان سعودی، آرژانتین، استرالیا، برزیل، چین، کره جنوبی، هند، اندونزی، مکزیک، ترکیه) و نیز اتحادیه اروپا به منزله گروهی واحد را در بر می گیرد.

۵- روزنامه ال پائیس، مادرید، ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۷.

۶- ویلیام آی رابینسون، «دموکراسی یا حکومت چند سر»، کنگره شمال آمریکا در باره آمریکای لاتین، گزارش در باره آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی، جلد ۴۰ شماره ۱، نیویورک، ژانویه - فوریه ۲۰۰۷.

۷- دفتر واشنگتن برای آمریکای لاتین، «برنامه های نظامی ایالات متحده با آمریکای لاتین ۲۰۰۷-۱۹۹۷»، در زیر رادار، مرکز سیاست بین الملل، صندوق تعلیم و تربیت گروه کار آمریکای لاتین، مارس ۲۰۰۷.

۸- ژنرال جیمز هیل، کمیته امور نظامی مجلس نمایندگان، واشنگتن، ۲۴ مارس ۲۰۰۴.

۹- گزارش وضعیت از زبان ژنرال بانتز جی کرادوک در برابر کمیته امور نظامی مجلس نمایندگان»، واشنگتن، ۹ مارس ۲۰۰۵.

۱۰- لوچیا دامرت و جان بیلی، «نظامی کردن امنیت عمومی در آمریکای لاتین»، مجله سیاست خارجی به زبان اسپانیولی، پالم کوست، آوریل - ژوئن ۲۰۰۷.

۱۱- ویلیام لئو گراند، «فقر تخیل: سیاست جرج دبلیو بوش در آمریکای لاتین»، مجله مطالعات آمریکای لاتین، انتشارات دانشگاه کمبریج، بریتانیا، ۲۰۰۷.

۱۲- پیش گفته.

۱۳- نیروی سازمان ملل متحد (مینوستاه)، تحت فرماندهی برزیل قرار دارد، و نماینده دبیرکل سازمان ملل متحد یک شیلیایی است. این نیرو نظامیان برزیل، اوراگوئه، شیلی، آرژانتین، پرو و اکواتور را در خود جای داده است.

۱۴- لوموند، ۱۸ نوامبر ۲۰۰۴.

۱۵- به مقاله های ریچارد ناریک «گرایش ها در مسائل امنیتی در آمریکای لاتین» و کریستینا لوپز «سیاست خارجی ایالات متحده درباره آمریکای لاتین» در نشریه دفاع ملی و امنیت جمعی، پاریس، نوامبر ۲۰۰۷ مراجعه فرمائید.

۱۶- هرچند ایالات متحده هواپیماهای جنگنده های اف - ۱۶ را به شیلی می فروشد، اما در عوض کاراکاس را از وسائل یدکی برای همین هواپیماها که نیروی هوایی ونزوئلا از آنها استفاده می کند محروم ساخته است.

۱۷- بولیوی، کوبا، نیکارگوئه، ونزوئلا.

۱۸- آتیلیو آ بورون، امپراتوری و امپریالیسم، انتشارات لرماتان، پاریس، ۲۰۰۳.

پایگاه هائی از نوعی جدید

چگونگی حضور نظامی ایالات متحده در شبه قاره آمریکای لاتین تغییر کرده است. پس از بستن پایگاه های پاناما و پورتوریکو، اکنون فقط پایگاه های قدیمی تر هندوراس و گونتاتانامو باقی مانده است. به یمن پیشرفت های فن آوری، نقاط تازه پشتیبانی نظامی به نام «قرارگاه های عملیاتی پیشقراول» را برای مدت زمانی که به دهسال محدود گردیده است برپا کرده و آنها را «قرارگاه های همکاری امنیتی» نام نهاده اند. این نقاط در مانتا در اکواتور (۱)، جزایر آنتیلی هلند (اروبا و کوراچائو) و ال سالوادور قرار دارند. استفاده از «قرارگاه های همکاری امنیتی» کمتر از پایگاه های پیشین دست و پاگیر و شبکه ای از ردیاب (رادار) های ثابت یا متحرک زیر نظر گرفتن منطقه را میسر ساخته است. ساختارهایی با انعطاف پذیری بازهم بیشتری نیز پدیدار گردیده اند، مانند «سامانه های عملیاتی پیشقراول» که گونه ای پست دیده بانی با افرادی کمتر است. ایجاد چنین الگوئی را به ویژه در کلمبیا و پرو ترجیح داده اند، اما در جاهای دیگر نیز می تواند به کار رود. کاخ سفید همچنین سرگرم مذاکره است تا یک پایگاه نظامی در چاکو واقع در پاراگوئه (نزدیک به مرز بولیوی) نیز ایجاد کند.

۱- مهلت اعتبار این قرار داد در سال ۲۰۰۹ به پایان می رسد، و رافائل کره آ قصد خویش برای پایان بخشیدن به آن را اعلام داشته است.

برگرفته از لوموند دیپلماتیک

www.ayenda.org